

بررسی و تحلیلی از تحولات آذربایجان شوروی

به دنبال تصویب و اجرای برنامه پرسترویکا و گلاسنوست توسط رهبری شوروی و تغییرات وسیع و گسترده در روسیه و کشورهای بلوک شرق و بروز تظاهرات ملی گرایانه مردم تحت سلطه حزب کمونیست و دولت شوروی، مردم جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی نیز، علیه سلطه استبدادی سالیان دراز حکومت مرکزی و حزب کمونیست و سرکوب بیرحمانه هر نوع گرایش‌ها و تمایلات و اعتقادات مخالف قیام کردند. در برخی از این نواحی مردم در اجتماعات خود پایان حکومت بلامنازع شوراهای انجمن‌های حزبی و در برخی دیگر انحلال حزب کمونیست و اعطای خود مختاری و حتی جدائی از اتحاد جماهیر شوروی را خواستار شدند. در بعضی از این نقاط تظاهرات مسالمت‌آمیز بود در حالی که در نقاط دیگر خشونت بار و همراه با آتش زدن مراکز حزبی و دولتی و یا درگیری‌های قومی - دینی بوده است.

باز شدن جو سیاسی جامعه و برداشته شدن پرده آهنین بین دو کشور همسایه، سیل خروشان جمعیت را به طرف مرزهای ایران و بالعکس سرازیر کرد. عشق به دیدار خانواده‌های از هم گسیخته و بی‌خبر و عشق دیدار ایران به عنوان منشا هویت فرهنگی، عشق به دیدار مسلمانان هم‌مذهب و هم‌دین، حرکت گسترده‌ای را به وجود آورد. این حرکت در مرزهای آذربایجان به مراتب وسیع‌تر از سایر نقاط بود. تغییرات بی‌سابقه‌ی جالبی که در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی رخ داده است و ادامه دارد و حرکت مسلمانان در مرزهای شمالی، به خصوص در آذربایجان شوروی، از جهات عدیده برای کشورمان، هم در کوتاه مدت و هم در دراز مدت، حائز اهمیت می‌باشد. اگر چه با استقرار نیروهای مسلح دولت شوروی در مرزها و کنترل رفت و آمدها توسط مامورین هر دو کشور در مرز، اوضاع آرام‌تر

شده و نظم ضروری لازم را پیدا کرده است اما در هر حال بررسی و تحلیل حوادث و شناخت روند سالم از ناسالم ضروری به نظر می‌رسد.

در این بحث ابتدا به بررسی ریشه‌های بحران و تلاطم کنونی در جمهوری‌های مسلمان نشین به طور عام و آذربایجان شوروی به طور خاص پرداخته می‌شود و سپس خطرات احتمالی نگران کننده از جهت مصالح ملی ایران و تمامیت ارضی کشورمان مورد رسیدگی قرار خواهند گرفت و آنگاه به این مطلب پرداخته می‌شود که با استقبال از تحولات مثبت در مناسبات سیاسی در کشور بزرگ همسایه شمالی‌مان چگونه می‌توان از این تحولات به نفع مصالح و منافع ملی کوتاه مدت و دراز مدت استفاده نمود.

الف- ریشه‌های بحران و تلاطم

۱- زمینه‌های عام و کلی: تحولات عمده‌ای که در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی آغاز شده است در مصاحبه‌ها و نشریه جداگانه‌ای توسط نهضت آزادی ایران مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا صرفاً اثرات این تحولات بر جمهوری‌های مسلمان نشین به طور خلاصه ارزیابی می‌گردد. بحران‌های مزمن سیاسی - اقتصادی و فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی از یکطرف و پیشرفت و توسعه مذاکرات شرق و غرب پیرامون تنش زدائی در مناسبات جهانی از طرف دیگر، شرایط مناسب ویژه‌ای را برای طرح و تصویب و به اجرا گذاردن برنامه‌های سیاسی و اقتصادی (پرسترویکا و گلاسنوست) رهبری جدید شوروی و آقای گورباچف فراهم ساخته است.

این تغییرات به طور خلاصه در محورهای اقتصادی و فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی از یکطرف و پیشرفت و توسعه این تغییرات به طور خلاصه در محورهای اقتصادی و سیاسی به ترتیب عبارتند از تغییر تدریجی در ساختار مناسبات و روابط تولید از اقتصاد متمرکز دولتی به سوی قبول و امکان مشارکت بخش خصوصی. در این تغییرات حاکمیت دولت بر تمامی فعالیت‌های اقتصادی به صورت برنامه‌ریزی کلان، هدایت و نظارت و... همچنان باقی می‌ماند. اما از نقش دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی به تدریج کاسته می‌شود و به بخش‌های دیگر از جمله بخش خصوصی واگذار می‌گردد. اما این تغییرات در قلمرو روابط اقتصادی زمانی موفقیت آمیز بوده و به نفع رشد و توسعه اقتصادی شوروی

تمام خواهد شد که به موازات آن و حتی پیش از آن و به عنوان یک پیش شرط اجتناب ناپذیر سلطه انحصاری و استبدادی حزب کمونیست خاتمه یابد. جو سیاسی باز به معنای حضور فعال سایر اندیشه‌ها و گرایش‌های سیاسی، ولو غیرموافق با مارکسیسم - لنینیسم و یا دولت و حاکمیت و همکاری و صمیمیتی که لازمه رشد و توسعه می‌باشد، تحقق یابد و نیروهای سیاسی موجود، اعم از شکل یافته و یا نیافته حضور فعال پیدا کرده و نقش موثری را ایفا نمایند. ختم سلطه انحصاری و استبدادی حزب کمونیست و پیدایش امکان حضور و فعالیت موثر همه قشرهای جامعه و ثبات سیاسی دراز مدت لازم و ضروری برای پیشبرد موفقیت آمیز تغییرات اقتصادی مورد نظر را به وجود خواهد آورد.

طبیعی است که وقتی حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی اجرای این برنامه را آغاز کند نه تنها مردم کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های شمالی و غربی واکنش‌های مثبت در جهت تأمین آرمانهای ملی و قومی بروز دهند بلکه مردم جمهوری‌های مسلمان‌نشین نیز به حرکت درآیند، اگر چه بعضی‌ها حوادث و تحولات شوروی را با بدبینی نگاه می‌کنند اما واقع قضیه این است که بهرحال بدون اتخاذ و اجرای این سیاست‌ها از جانب دولت مرکزی اتحاد جماهیر شوروی، حرکت‌های اخیر در جمهوری‌های مسلمان‌نشین، حداقل تا آینده‌ای نه چندان نزدیک قابل تصور نبوده است. و لذا باید خطمشی جدید دولت مرکزی را بدون تردید یکی از عوامل موثر در حوادث مورد بحث به حساب آورد.

۲-زمینه‌های مساعد ملی و محلی: این زمینه‌ها را در سه محور یا بعد می‌توان مورد توجه و بررسی

قرار داد.

۲/۱- بعد یا محور ملی: در سرزمین پهناور اتحاد جماهیر شوروی ملل متعددی با سوابق تاریخی،

ویژگیهای فرهنگی و دینی مختلف زندگی می‌کنند. عضویت هر یک از این ملت‌ها در اتحادیه جماهیری نیز ویژگیها و سوابق خاص خود را دارد. اکثر این نواحی اگر چه نه تمامی آن در دوران حکومت تزارها با نیروی مسلح نظامی و علیرغم تمایل عمومی مردم ساکن آنها و به زور جنگ اشغال شده و تحت سیطره و سلطه حکومت تزارها قرار گرفته‌اند. به همین دلیل حرکت‌های ملی و استقلال طلبانه در میان مردم ساکن این نواحی بسیار ریشه‌دار و قوی است. در طی دوران انقلاب مردم روسیه علیه استبداد سلطنتی تزارها، ملت‌های غیر روس نیز به منظور رهایی از سلطه روس‌های تزاری، که از نظر آنان دولتی و ملتی

بیگانه محسوب می‌شدند، قیام کردند و با کل انقلاب هماهنگی و همکاری پیدا کردند. سازمانها و رهبران سیاسی ملت روس نیز برای پیشبرد اهداف خود و جلب حمایت و پشتیبانی ملت‌های غیر روس، در مبارزه علیه تزارها استقلال این ملت‌ها و اقوام را مورد تایید قرار دادند. اما پس از پیروزی بلشویک‌ها در ۱۹۱۷ و استقرار حکومت جدید، دولت مرکزی نه تنها از تعهدات خود شانه خالی کرد بلکه تمایلات و گرایشات ملی گرایانه این اقوام را به سختی سرکوب نمود. این سرکوب‌ها در دوران استالین به اوج خود رسید. استالین و دولت مرکزی روسیه برای توجیه اعمال سرکوب گرایانه خود، تز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به عنوان «دژ یا ام‌القرای سوسیالیسم» مطرح ساخت و اینکه در تعارض میان منافع و مصالح اتحادیه جماهیر شوروی به عنوان دژ سوسیالیسم با منافع و مصالح ملی اقوام عضو اتحادیه و یا احزاب کمونیستی که در کشورهای خارج از اتحادیه فعالیت می‌کنند، اولویت حفظ منافع، دژ سوسیالیسم، یعنی شوروی است. بر این اساس ناسیونالیسم، یعنی ملی گرائی، در برابر انترناسیونالیسم پرولتاریائی - یعنی حزب کمونیست شوروی - قرار می‌گیرد لذا هرگونه تمایلات ملی‌گرایانه خواه در میان مردم جمهوری‌های غیر روس در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی و خواه در میان احزاب کمونیست کشورهای دیگر، خارج از قلمرو شوروی، در تعارض با منافع و مصالح شوروی محسوب شده و به شدت سرکوب گردید.

اکنون که نسیم آزادی وزیدن گرفته است و حاکمیت شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به هر دلیلی، خطمشی جدیدی را اتخاذ نموده است، حرکت‌های ملی، علیرغم ۷۰ سال سرکوب مستمر، بار دیگر تنومندی ریشه خود را نشان می‌دهند.

و طبیعی است که ملل جمهوری‌های مسلمان نشین نیز از این فرصت استفاده نمایند.

۲/۲- بعد دینی - مذهبی: آنچه در بالا ذکر شد انگیزه‌های ملی اقوام غیر روس را به طور عام توضیح می‌دهد. اما در جمهوری مسلمان نشین عوامل دیگری نیز به شدت مطرح بوده و می‌باشند. از آن جمله است عامل دین و مذهب.

مسلمانان شوروی در مبارزه خود علیه سلطه استبداد تزارها و سپس بلشویک‌ها، علاوه بر انگیزه‌های ملی نظیر سایر اقوام غیر روس، با انگیزه دینی نیز مبارزه می‌کردند. قرآن ولایت کفار و

مشرکین را بر مسلمانان حرام و ممنوع ساخته است و به مسلمانان دستور می‌دهد که نباید تحت هیچ عنوانی ولایت آنان را بر خود بپذیرند. با چنین انگیزه مسلمانان با حکومت تزارها می‌جنگیدند. بعد از پیروزی بلشویک‌ها علیرغم حرکت‌های آشتی جویانه سیاسی توسط دولت جدید در جلب حمایت و رضایت مسلمانان، به زودی برخورد و درگیری‌ها آغاز شد. برخوردهای دولت مرکزی با مسلمانان از دو جهت صورت می‌گرفت یکی از جهت ایدئولوژیکی به صورت مبارزه با دیانت و خداپرستی از جمله اسلام. تبلیغات شدیدی علیه آنان به راه افتاد که همراه بود با ویران کردن یا تصرف و تعطیل کلیساها و مساجد و جلوگیری از انجام مراسم مذهبی و تعطیل کردن مدارس مذهبی و تدریس الحاد در مدارس و برای مسلمانان تشکیل شوراها و انجمن‌های الحادی در کوی و برزن و منطقه. یک جنگ تمام عیار میان الحاد و توحید با این تفاوت که تمامی قدرت و سازمان و امکانات در اختیار الحاد قرار داشت. شاید بتوان گفت که دین اسلام (و سایر ادیان نیز) به آن صورت که در شوروی مورد تهاجم تبلیغات شدید و سیستماتیک همه جانبه قرار گرفته بود کمتر در تاریخ سابقه داشته است.

علاوه بر این، از بعد سیاسی نیز دولت مرکزی به انواع بهانه‌ها، از جمله مبارزه با پان اسلامیزم، پان تورانیزم، پان تورکیزم مسلمانان را تحت شدیدترین سرکوب‌ها قرار می‌داد. برای ریشه کن ساختن عواطف و عقاید دینی حتی زبان مسلمانان الفبای زبان آنها از خط عربی - فارسی ابتدا به لاتین و سپس به روسی تغییر پیدا کرد. اما علیرغم همه این فشارها مردم این نواحی هویت ملی و اسلامی خود را به هر شکلی که ممکن بود حفظ کردند و از هر فرصتی برای ابراز آن بهره گرفتند. در تحولات اخیر انگیزه دینی به صورت قوی‌تر نه تنها در میان اشخاص مسن، بلکه حتی در میان جوانان و نوجوانان بروز کرده است.

۲/۳- انگیزه فرهنگی: بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم جمهوری‌های اسلامی در شوروی، در طی سالیان دراز خود را ایرانی و متعلق به ایران می‌دانسته‌اند و یا به شدت تحت تاثیر فرهنگ ایران قرار داشته‌اند. زبان و الفبا و ادبیات فارسی یکی از زبانهای رایج در این نواحی بوده است.

دولت مرکزی شوروی همیشه از احساس تعلق مردم در این نواحی به ایران احساس نگرانی کرده و برای مقابله با این پیوند فرهنگی و تاریخی برنامه‌های متعددی را به اجرا درآورده است. اما این پیوندها نه تنها از بین نرفتند بلکه قوی‌تر هم شده‌اند.

۲/۴- انگیزه‌های خانوادگی: مردم ساکن جمهوری‌های هم‌مرز با ایران اکثراً با هم نسبت‌های خانوادگی دارند. قبل از پیروزی بلشویک‌ها رفت و آمد در مرز آزاد بود، جاذبه‌های کاری و شغلی و سیاسی و فرهنگی خانواده‌های بسیاری را در دو طرف مرز تقسیم و پراکنده کرده بود. پیدایش دیوار آهنین و بسته شدن مرزها تخصصات بین‌المللی و جبهه‌بندی‌های شدید میان دو بلوک متخاصم شرق و غرب، سلطه امپریالیسم آمریکا بر ایران و سیاست‌های در مجموع ضد شوروی در ایران و نگرانی شورویها از امنیت مرزهای جنوبی کشور و همچنین سیاست‌های دولت شوروی نسبت به غرب و ایران و تحریکات ایادی آن کشور در ایران و خطرات جدی و تهدیدکننده‌ای که موجبات نگرانی غرب و ایران را فراهم ساخته بود همه دست به دست هم دادند و رفت و آمدهای مرزی را به حداقل و یا صفر رسانید. اعضای خانواده‌های پراکنده برای سالها نتوانستند یکدیگر را ببینند. تحولات شوروی همانطور که دیوار برلن را فرو ریخت، پرده آهنین مرزهای ایران و شوروی را نیز برچید. موج عظیمی از مسافرین آذربایجانی از هر دو طرف مرز به حرکت درآمدند. نسل‌های دوم و سوم و چهارم اعضای خانواده‌های بسیاری برای اولین بار یکدیگر را دیدند و شناختند.

این تحولات و رفت و آمدها با مجموعه‌ای از انگیزه‌های ملی، دینی، فرهنگی و خانوادگی سبب بروز صحنه‌های عاطفی و پر هیجانی گردید. اگر چه در این رفت و آمدها حرکات و یا حوادث بسیار نامطلوب و بعضاً زشتی از جانب برخی از هموطنان ما بروز کرد، اما در هر حال نمی‌تواند و نباید موجب قضاوت نادرست بشود. این تحولات در مجموع فی نفسه رویداد عظیمی محسوب می‌گردد.

ب- زمزمه‌های ناموزون و خطرات احتمالی

در جریان حوادث و تحولات اخیر حرکات، شعارها و زمزمه‌هایی نیز پیرامون مسئله وحدت دو آذربایجان به اصطلاح شمالی و جنوبی و استقلال آن به گوش رسید که موجب نگرانی بسیاری از

ایرانیان و وطنخواه گردید و جا دارد که مورد توجه جدی قرار گیرد. در بررسی این مسئله باید نکات زیر را مد نظر داشت:

۱- آذربایجانی‌ها، حتی ساکنین آن مناطقی که نزدیک به یکصد سال پیش از کشورمان جدایشان نموده‌اند خود را ایرانی می‌دانند و به ریشه و سابقه ایرانیت خود افتخار می‌کنند.

۲- یک جریان ملی‌گرایانه غیر دینی و غیر ایرانی در میان برخی از گروه‌های سیاسی آذربایجانی وجود دارد. این جریان از هر فرصتی برای تحقق اهداف خود بهره‌برداری می‌نماید. در جریان‌ات اخیر نیز شعارهایی در این مورد مطرح ساختند.

۳- طرح این نوع شعارها، خصوصاً در شرایط کنونی در جهت منافع و مصالح عموم ملت ایران و نیز مردم آذربایجان نمی‌باشد.

۴- اما باید توجه کرد که تمام جنجالها و تبلیغات بر سر مسئله وحدت دو آذربایجان از ناحیه این گروه‌ها نیست. بلکه یک قدرت خارجی منطقه‌ای - که ذیلاً به آن خواهیم پرداخت - در این تبلیغات و تحریکات نقش دارد.

۵- برای توجه به مسئله فوق و ریشه‌یابی آن ابتدا باید به این نکته توجه کرد که تغییر مرزهای شناخته شده بین‌المللی یکی از مسائل جدی در تحولات اخیر اروپای شرقی و شوروی است. از مجموعه قرائن و بررسی‌ها چنین برمی‌آید که بین قدرت‌های بزرگ جهانی شرق و غرب بر سر عدم تغییر مرزها در طی فرآیند تحولات کنونی تفاهم و توافق صورت گرفته است. فلسفه تحولات اخیر، تنش‌زدایی و از بین بردن کانون‌های تشنج در سرتاسر جهان است. تغییر مرزها، صرفنظر از اینکه مرزهای کنونی چگونه تعیین شده و رسمیت یافته‌اند، به خودی خود تنش‌زا خواهند بود و در تعارض با مبانی تنش‌زدایی کنونی است. بنابراین تغییر در مرزهای کنونی، به هیچ وجه مطرح نیست و از جانب هیچ کشوری تحمل نخواهد شد.

معنای پذیرفتن این مطلب این است که نه شوروی و نه آمریکا و یا سایر کشورهای اروپای غربی و یا شرقی در مقطع کنونی تحولات جهانی، عوامل تحریک برای جدائی و استقلال اقوام و ملت‌های جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی و سایر مناطق نمی‌باشند.

به نظر نمی‌رسد که دولت ایران هم در این جریان‌ات انحرافی دانسته یا ندانسته نقشی ایفا کرده باشد. اگر چه بعضی اوقات رفتارهای ناسنجیده‌ای از جانب محافل دولتی ایران در مورد مسائل خارجی و منطقه بروز می‌نماید اما قطعاً حاکمیت کنونی در آنچنان وضعیتی نیست که بتواند یا بخواهد تمایلات ملی گرایانه افراط و محضاً انحرافی گروه‌های سیاسی خاص را که نه اعتقادی و نه علاقه‌ای به ایران اسلامی دارند، دامن بزند.

تنها کشور و قدرتی که در منطقه از این سیاست تبعیت نمی‌کند و محرک اصلی و عمده بسیاری از جریان‌ات جدائی طلب، زیر پوشش احساسات ملی گرایانه می‌باشد دولت غاصب اسرائیل است. چرا اسرائیل محرک تشکیل دولتهای قومی در منطقه است؟ برای نجات خود از بن‌بستهای کنونی، برای از بین بردن دو کانون عمده تشنج در خاورمیانه، یعنی لبنان و فلسطین، تنها راه قابل قبول و قابل تحمل سران غرب در شرایط کنونی، برای بلوک شرق، در چهارچوبی که وجود اسرائیل را تضمین می‌نماید، تشکیل یک دولت فلسطینی در بخشی از سرزمین‌های اشغالی می‌باشد. اعراب عموماً و فلسطینی‌ها خصوصاً این سیاست را پذیرفته‌اند (البته به جز یک یا دو گروه فلسطینی که توسط سوریه و ایران تحریک و تعذیه می‌شوند) اما اسرائیل به هیچ وجه این راه حل را نمی‌پذیرد و معتقد است چنین راه حلی در دراز مدت به محو و نابودی کشور اسرائیل منجر می‌گردد. لذا در برابر هر نوع فعالیت و حرکتی برای صلح با اعراب و تاسیس دولت فلسطینی مقاومت می‌نماید. حل مشکل لبنان نیز به حل مشکل فلسطین بستگی دارد. لذا برای از بین بردن این دو کانون تشنج تنها راه برای غرب این است که اسرائیل به تشکیل دولت فلسطینی تن در بدهد. برای این منظور اسرائیل تحت فشارهای زیادی از جانب کشورهای بزرگ می‌باشد و در بن‌بست و تنگنای شدیدی قرار گرفته است. لاجرم اسرائیل می‌کوشد از این بن‌بست به نحوی بیرون بیاید. یکی از راههایی که اسرائیل انتخاب کرده است ایجاد فتنه و تشنج جدید در منطقه دیگری از خاورمیانه است. در ابعادی که در صورت موفقیت، مسئله فلسطین و اسرائیل را به کلی تحت‌الشعاع خود قرار بدهد. برای این منظور صهیونیست‌ها طرحی برای منطقه تهیه کرده‌اند به نام طرح «لوئیس» معروف و متضمن تشکیل دولتهای قومی ارمنستان، آذربایجان، کردستان، عربستان (منظورشان منطقه‌ای که از جنوب کردستان آغاز و به حدود حوالی شیراز ختم می‌گردد) بلوچستان و ترکمنستان. تشکیل چنین دولتهایی

نقشه جغرافیای چندین کشور را بر هم می‌زند و فتنه‌ای که در منطقه برپا خواهد ساخت آنچنان منظم است که مسئله لبنان و فلسطین را برای سالها تحت‌الشعاع خود قرار خواهد داد. افکار و امکانات را از مسئله اسرائیل منحرف ساخته و موجب تقلیل فشار بر اسرائیل می‌گردد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷، تشنجاتی در مناطق مختلف ایران بروز کرد که ایادی اسرائیل در آن نقش عمده داشتند. ولی موفقیتی به دست نیامد. اکنون تحولات شوروی فرصت مناسب جدیدی را برای پیگیری مقصود به وجود آورده است.

در برابر این تحریکات و بهانه‌ها باید بسیار هوشیار بود و هوشیارانه عمل کرد.

ج- ارزیابی سیاستها و عملکردهای دولت ایران

عملکرد دولت ایران را در مورد این حوادث از دو بعد می‌توان ارزیابی کرد. یکی از دید منفع و مصالح کوتاه مدت جمهوری اسلامی و دیگری از دید منافع و مصالح دراز مدت هم برای جمهوری اسلامی و هم برای مسلمانان ساکن جمهوری‌های اتحاد شوروی.

حوادث آذربایجان درست در زمانی رخ داد که دولت شوروی آمادگی خود را برای میانجی‌گری بین دولتین ایران و عراق برای خاتمه وضعیت نه جنگ و نه صلح کنونی اعلام نمود.

مسئولین حاکمیت ایران در شرایط برتر نظامی، آتش‌بس و مذاکره برای صلح را نپذیرفتند و در نتیجه مجبور شدند در نامناسب‌ترین شرایط و از موضع ضعف قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرند و مذاکرات را در حالی شروع کنند که ۲۵۶۰ کیلومترمربع از اراضی ایران در اشغال نیروهای نظامی دشمن قرار دارد. طبیعی است که دولت عراق حاضر نشود از قطعنامه ۵۹۸ تمکین نموده و به پشت مرزهای بین‌المللی قبل از آغاز تحاصم عقب‌نشینی کند. در چنین شرایطی تنها یک راه در برابر دولت ایران برای ختم جنگ وجود دارد و آن راه حل دیپلماسی است. اما موقعیت خارجی ایران در صحنه بین‌المللی جائی برای مانور دیپلماسی باقی نگذاشته است. آمادگی دولت شوروی برای وساطت موقعیت و فرصت مناسبی برای ایران بود که اگر با درایت برخورد می‌شد شاید می‌توانست مشکل جنگ را حل کند. مردم ما حساسیت زیادی نسبت به دولت جدید شوروی و آقای گورباچف ندارند. آمادگی آقای گورباچف برای میانجی‌گری با استقبال مردم روبرو می‌شد. دولت شوروی و روابطش با عراق و تهدید قرارداد دوستی ۱۵ ساله و

فروش اسلحه در طی جنگ با عراق، به این دولت امکان مانور و فشار بر عراق را داده است. علاوه بر این در صورتی که آقای گورباچف موفق به عقد قرارداد صلح میان ایران و عراق می‌شد، یک امتیاز سیاسی بزرگ را برای خود کسب می‌کرد.

دولت ایران در موضع‌گیری پیرامون حوادث و تحولات اخیر در کشور همسایه شمالی می‌بایستی اولویت را به مسئله فوق می‌داد و نه به هیچ امر دیگری. در حالی که مسئولین ایران در برابر حوادث آذربایجان و جمهوری‌های مسلمان‌نشین شتاب‌زده عمل کردند. به طوری که بیانات و موضع‌گیری‌های اعلام و اتخاذ شده و رفتارهای انجام شده، موجب رنجش شدید مقامات دولت شوروی را فراهم ساخت. روابطی که از زمان سفر آقای هاشمی رفسنجانی به مسکو روبه بهبود و توسعه گذاشته بود، به شدت تیره و تار گردید.

این امر معنایش این نیست که دولت ایران می‌بایستی در برابر حوادث و مسائل آذربایجان موضع نمی‌گرفت. بلکه معنایش این است که به جای ایراد بیاناتی از «موضع بالا» دولت ایران می‌توانست از تحولات اخیر در سیاست‌های دولت مرکزی شوروی استقبال نماید و آنها را مثبت تلقی نموده و در جهت برخورداری هر چه بیشتر مسلمانان و مردم این جمهوری‌ها از آزادی‌های سیاسی و دینی و فرهنگی و توسعه‌ی مناسبات و روابط فرهنگی حرکت می‌نمود و در این راستا با مقامات شوروی به تفاهم و توافق می‌رسیدند، که همه‌ی زمینه‌های مثبت برای چنین توافقی به وجود آمده است. این چنین استفاده‌هایی از تحولات آنسوی مرز در دراز مدت به نفع تمامی طرفهای درگیر و ذینفع می‌باشد. علاوه بر این شائبه دخالت در امور داخلی شوروی را نیز به همراه نمی‌داشت. باید توجه داشته باشیم که تغییرات و تحولات اخیر، در صورتی که با مسالمت و آرام و تدریجی پیش برود قطعا در نهایت به نفع مردم این مناطق تمام خواهد شد.

نهضت آزادی ایران بار دیگر برای مردم این جمهوری‌ها و تمامی ملت همسایه شمالی آزادی‌های سیاسی و دینی و حاکمیت هرچه بیشتر بر سرنوشت خودشان را آرزو می‌نماید.

نهضت آزادی ایران

اسفند ۶۸